

شکل‌های زندگی؛ دربار‌ه‌رمان «خیابان بهار آبی بود» حسین آتش‌پرور

زمستان و سیب

سمبل‌ها واقعبیت‌ها را پیش می‌برند



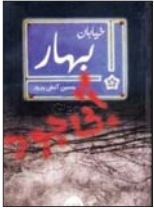
نادرشهریوری (صدقی)

واقعبیت در مان «خیابان بهار آبی بود» از دیسفان شروع می‌شود؛ اما در آنجا متوقف نمی‌ماند، بلکه هم‌زمان به مکان‌ها و زمان‌های دور و نزدیک سفر می‌کند تا جهان‌های تازه‌تری تجربه کند که برای دیسفان تازه‌گی دارد. این سفرهای مداوم و توأمان البته به کمک تخیل انجام می‌گیرد؛ اما تخیلی که دیسفان از آن بهره می‌گیرد، صرفا خیال نیست، بلکه آرزو نیز هست؛ آرزویی که مانند همه آرزوها توأم با حسرت و امید است.

«خیابان بهسار آبی بود» مهم‌ترین رمان حسین آتش‌پرور به یک معنا درهم‌آمیختگی واقعبیت و خیال است. این دو شانه به شانه داستان را پیش می‌برند. راوی اگرچه از دیسفان شروع می‌کند، اما به کتاباد و مشهد و… می‌رود و خاطره‌هایی از گذشته‌های دور و نزدیک را در هم می‌آمیزد تا به آن حد که خواننده از زمان واقعی جدا افتاده و پیوستگی زمان را از یاد می‌برد. به‌همین‌دلیل بسیاری «خیابان بهار آبی بود» را رمانی سوررئال می‌دانند که در زمان و مکانی معین تعین پیدا نمی‌کند و این می‌تواند تعبیری از سوررئالیسم باشد؛ اما با وجود سویه‌های سوررئالیستی در رمان آن را می‌توان از سویه‌های سمبلیک نیز بررسی کرد؛ زیرا راوی مکررا از سمبل‌هایی مانند آب، سیب و… استفاده می‌کند. برای نویسنده‌ای که در حاشیه‌گویی زندگی می‌کند، البته آب اصلی‌ترین مسئله است و به تعبیر نویسنده در حقیقت «مِ اصل‌ی کتاب است».۱ اما آب صرفا آب

نیست، بلکه سمبلی است از قدیمی‌ترین باورهای اسطوره‌ای که مانند هر باور اسطوره‌ای به حیات اجتماعی آدمیان معنا می‌دهد. آب سمبلی از باروری و زایندگی است که بدون آن زندگی ناممکن می‌شود، تا به آن حد که نویسنده زن را در چرخه حیات هستنی معادل آب تلقی می‌کند. «... از این بابت شخصیت‌های زن داستان را در چرخه باروری و زایش (زن= آب) می‌بینیم. پری، شهربانو، پروانه، ماه‌بانو، باران.»^۲

نویسنده در «خیابان بهار آبی بود» تنها از آب به‌عنوان سمبل استمرار زندگی سخن نمی‌گوید، بلکه در به‌یادآوردن‌های مکرر و گاه ناخودآگاه خود آن هم در حال‌وهوای شیدایی که گاه وجهی رمانتیک پیدا می‌کند، از سیب نیز می‌گوید «بوی سیب/ بوی سیب/ بوی سیب/ تمام «دیسفان» را بوی سیب پر کرده است»،^۳ اما در حقیقت سببی در کار نیست. در آن سال‌ها در روستای دیسفان اصلا سببی وجود نداشته و اگر هم میوه‌ای بوده، انار یا به یوده «...ما در زمستان اصلا میوه ندیده بودیم، هیچ‌کس در دیسفان میوه ندیده بود، گاه تنها چند انار یا به را به ناخ از سقف آویزان می‌کردند و تا شب چله ما به آن نگاه می‌کردیم. اتاق بوی انار می‌داد و زمستان رنگ به می‌گرفت».^۴ سیب در «خیابان بهار آبی بود» یک سمبل است؛ سمبل فقدان، سمبل آن چیزی که به طور عینی و ملموس وجود ندارد؛ اما نودش به آن معنا نیست که حضور ندارد، بلکه برعکس، به‌عنوان «سمبل» حضور دارد و حضوری حتی بیشتر از واقعبیت که مانند همه باورهای سمبلیک واقعبیت را پیش می‌برد. سمبل‌ها اگرچه به صورت اموری ملموس وجود ندارند، اما وساطت‌شان در زندگی به واقعبیت معنا می‌دهد. سمبل‌ها گاه می‌توانند چنان توانی از خود نشان دهند که دیسفان را از تنگنا، از روستایی کوچک با حداکتر



خیابان بهار آبی بود

حسین آتش‌پرور

انتشارات گل‌آذین

دویست خانوار به جهانی بس گسترده‌تر از خود پیوند دهند، جهانی گسترده چنان‌که در خیال یا واقعبیت و گاه هر دو رنگ اتوبی به خود می‌گیرد. در اتوبی جهان یکسره یک داستان می‌شود، مرزها از میان می‌روند و تخیل به مدد سمبل‌ها واقعبیت تازه‌ای را خلق می‌کند که تا قبل وجود نداشته است. درست مانند همان تعبیری که نویسنده از «خیابان بهار آبی بود» دارد. تمام‌کتاب یک داستان است و هر قسمت یک داستان مستقل، تخیل در این داستان واقعبیت جدیدی را می‌سازد و از این مسیر به فراواقعبیت می‌رسیم. شما در این داستان با هیچ قهرمانی روبه‌رو نمی‌شوید».^۵

آتش‌پرور اگرچه نویسنده‌ای است که رابطه‌ای ملموس و «طبیعی» با جهان پیرامونش برقرار می‌کند و این را در داستان‌هایش مشاهده می‌کنیم، درعین‌حال بری از خوش‌بینی نسل و زمانه خود نیست؛ از آن نوع خوش‌بینی زمانه و نسل خود که نویسندگانی در همان سنت فکری از آن الهام گرفته‌اند تا جهان بهتری را به خیال درآورند؛ جهانی که درحال‌حاضر وجود ندارد، اما فقدان آن مانع از طلبش نمی‌شود.^۶ طلب جهانی بهتر آن هم با چنان صراحتی که گویا وقوع آن قریب‌الوقوع است البته به روح آن «زمانه» بازمی‌گردد، اما آنچه «خیابان بهار آبی بود» را متمایز می‌کند، استفاده ناگزیر نویسنده از سمبل‌هاست؛ سمبل‌هایی که واسطه می‌شوند، واسطه میان واقعبیت و خیال که درک لحظه‌ای رو به جهانی گسترده، بسی گسترده‌تر از دیسفان دارد؛ دیسفانی که تا آن روز «سببی» به خود ندیده است.

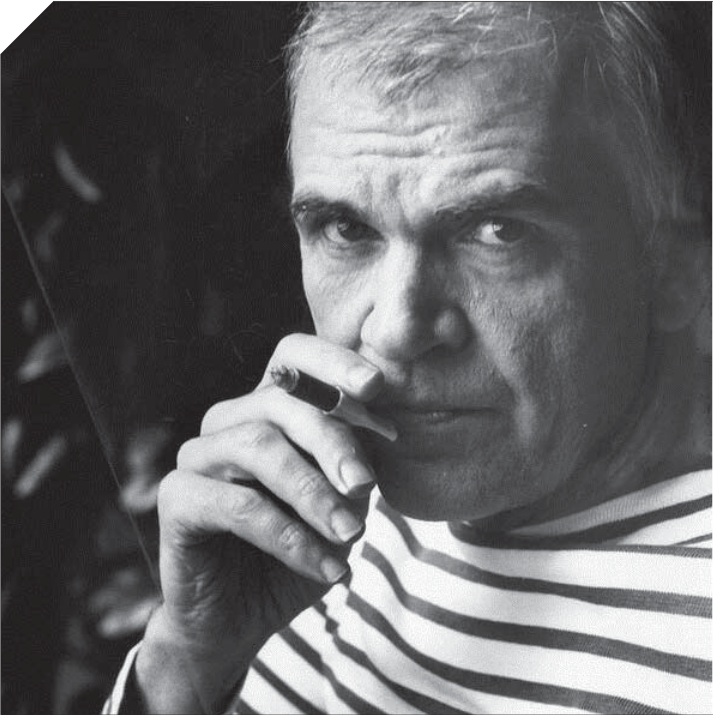
«خیابان بهار آبی بود» در مجموع رمانی منسجم یا به عبارتی دقیق‌تر، رمانی است که گویا طی پروسه نوشتن به انسجام می‌رسد تا در نهایت بتواند بهتر بر روی پایه‌ای خود بایستد و نمادی مستقل از

یک متن را به نمایش درآورد. نویسنده در این رمان چنان‌که می‌گوید، می‌کوشد به فراواقعبیت برسد. رسیدن به «فر» البته به مدد تخیل انجام می‌شود؛ اما «مسئله» اساسی آن است که تخیل تا چه اندازه مدیون واقعبیت است و همین‌طور واقعبیت تا چه اندازه می‌تواند از تخیل کمک بگیرد؟ رابطه میان تخیل و واقعبیت مملو از حکایت‌ها و تفسیرهای پایان‌ناپذیر است یا چنان‌که راوی به زبان سمبلیک می‌گوید، رابطه میان «زمستان و سیب؟!»،^۷ با وجود این، نویسنده می‌کوشد تعاملی میان این دو انجام دهد و آن «گسترش واقعبیت» است، گسترش واقعبیت به بیان سمبلیک خارج‌شدن از دیسفان و واردشدن به جهانی حیرت‌انگیز است. تنها در این صورت است که واقعبیت، گسترش یافته و در پی آن جهان همگانی می‌شود. راوی در خیان خود آن واقعبیت گسترش‌یافته یا همان آرمان‌شهر را طلب می‌کند؛ آرمان‌شهری پر از «... نان گرم و تازه/ یک شهر پر از آفتاب/ یک شهر که باران از زمین به آسمان می‌برد»^۸ یا جایی که «خاله مریم از آنجا آمده بود و برای ما در زمستان سیب آورده بود».^۹

پی‌نوشت‌ها:

قطعاتی از رمان «خیابان بهار آبی بود» به‌ویژه فصل سه کودکانه و همین‌طور سایر قسمت‌ها یادآوری خوش‌بینی نویسنده‌گان خوش‌بین پیش‌کسوت است؛ مثلا قطعاتی از این رمان به لحاظ «نویدبخشی» به‌ویژه شایهتی آشکار به قطعه مشهور سیمین دانشور در آخر «سووشون» دارد: «... خواهرم گریه نکن روزی در خانه‌ات درختی خواهد روید و درختان در شهرت و بسیار درختانی در سرزمینت و باد پیغام هر درخت را به گوش درختان دیگر خواهد رسانید و درختان از باد خواهند پرسید در راه که می‌آمدی سحر را ندیدی؟».

۱، ۲، ۵. مصاحبه رضا عابد با حسین آتش‌پرور، به نقل از مجله «نوشتا» شماره ۵۴، ۴، ۶، ۸، «خیابان بهار آبی بود» حسین آتش‌پرور.



نه گفتم نه

شاید می‌شد گفت آری، نه

در میان این آری، نه درخت می‌روید

درخت از میان آری و نه بیرون آمد

و روبه‌روی صبح نشست^۱

حقیقت شعر احمدرضا احمدی به آشکار در این دو مثال دیده می‌شود؛ شعری که در بیان و متجلی‌کردن ایده و فکر شاعر است اما بین بندها نحو از لحاظ زبانی رعایت نمی‌شود چراکه احمدی فقط شاعر است نه ادیب؛ فقط شعرش را در کلمات ساده بی‌پیرایه و آراه‌های زبانی می‌سراید و توجهی به زبان و جریان اتفاق شعر در زبان و سایر مسائل که برای کسانی که به دنبال وسیله‌ای هستند تا با دست‌آویزکردن آن و تئوری‌بافی‌ها خود را شاعر و شعر را تعریفی دیگر سازند. در حالی که شعر هنری است که با کلمه سروده و آفریده می‌شود.

همین مورد در کارهای میلان کوندرا و بی‌توجهی او به بطن زبان و توجه و تمرکز یکپارچه او به ایده و نظرگاه فلسفی و فکری‌اش را می‌توان دید. کوندرا که جهان بسته دیکتاتوری بلوک شرق را دیده و چهره خشن و بی‌رحم آن را تجربه کرده است، در نوشتن قصدی جز پرده‌برداشتن از چهره وحشی حاکمیت مستبد و انسان در اسارت ندارد. او

دلیل همه چیز جامعه را در فکر و چگونه زیستن انسان روزگار خود می‌داند و برای همین در سگفت‌است این سبکی و ملایمت زندگی و هستنی چرا چنین برای بسیاری تبدیل به باری سنگین شده. اگر از کشورش می‌گریزد، نه برای گریز از جامعه بسته و حاکمیت مستبد است، بلکه برای فکرکردن و یافتن انسان آزاد که جاودانگی را می‌جوید و در تمام نوشته‌هایش به دنبال این مسئله و طرح سؤال در این زمینه است حتی در کتاب «هنر رمان» که به‌گونه‌ای آن را متصل با هستنی و جاودانگی انسان می‌داند، چون عقیده دارد رمان بیان هستنی و سرنوشت هریک از ما در دوره‌ای از زمان است که به ثبت می‌رسد و برای همین در فصل اول رمان بار هستنی می‌نویسد «بازگشت ابدی اندیشه‌ای اسرارآمیز است» و در آغاز فصل بعدی می‌نویسد «بیهوده است اگر نویسنده‌ای مدعی شود که شخصیت‌های کتاب واقعا وجود داشته‌اند چراکه آنها از بطن مادر زاده نشدند، بلکه از کلمات تداعی‌کننده و یا از برخورد با موقعیت‌های اساسی به وجود آمده‌اند».^۲

۱. دانشنامه علایی *ابن‌سینا، فلسفه نظری او و طرح عقل چهارم یا عقل فعال و مقاله سوم در باب اندیشه اثر یونگ.*
۲. *از بند دوم شعر ثانیه، دقیقه، ساعت در ساینشگاه کلمات، کتاب «وقت خوب مصائب»، ۱۳۴۷، انتشارات کتاب زمان.*
۳. «بار هستی»، میلان کوندرا، ترجمه دکتر پرویز هامیون‌پور.



ژنرال دوگل سفری به ایران داشت. نشان داد. در آن مصاحبه اندره مالرو به صراحت گفته بود: «زمان عوض شده، دیگر دوران رمان و شعر به سر رسیده و پایان عصر رمان و شعر را به‌گونه‌ای اعلام کرده بود».۱ اما چنان نشد و رمان ماند و همچنان هست و شعر همچنان با انسان در زندگی و زبان و بازتاب احساس تفکر انسان جاری است. اما فرق رمان با شعر در زمان و تأمل در تمام عرصه هستی است. اگر شعر اندیشه است که سروده و نوشته می‌شود، رمان بیان هستی و بودن در زمان است که نوشته می‌شود و فرق زندگی شاعری همچون احمدرضا احمدی و نویسنده‌ای همچون میلان کوندرا با دیگران در همین است که در زبان توقف نکرده‌اند، به زمان و جاری‌شدن احساس و تفسیر هستی نشست‌اند و اینجاست که من نظریه اتفاق‌افتادن شعر و رمان در زبان برای اثبات زبانیّت زبان را که زنده‌یاد دکتر براهنی و دوستان دیگر بیان کرده و بر آن پا می‌فشارند، رد می‌کنم و می‌گویم جوهر زبان مفهوم است و شعر و رمان عیان و بیان‌کننده آن. شعر ساده و منثور احمدرضا احمدی و شعر بسیاری دیگر از شاعران همین مورد را اثبات می‌کنند. عیان‌نمون مفهوم حسی آن کلمه و جمله‌ای که نوشته و بیان شده و نوشته‌ها و رمان‌های کوندرا هم همین‌طور.

می‌دانیم رمان محصول دوران مدرن است و بیشتر بیان نوع نگاه نویسنده و درنگ او در همه چیز زندگی است؛ درنگ در احوال محیط، افراد، حوادث و گذر روزها و وضع مردم و جامعه و خاسته و آثار، حوادث و ناممکن آنها. همه این عوامل در طول زمان نوشتن رمان مورد کنکاش نویسنده و مؤثر در ذهن و فکر او هستند و اگر در غرب رمان شکل می‌گیرد، به این دلیل است که نویسنده در متن جامعه به سر می‌برد. این هنر محصول زندگی و جامعه پرششگر و اهل تأمل و تفکر غرب است که به دنبال پاسخ و شناخت علت و چگونگی همه چیز است و تفاوت اساسی آن با شعر در همین است و به همین دلیل است که من برخلاف بسیاری بر این اعتقادم که نهایت شعر به رمان می‌انجامد و در چند اثر خود همچون رمان‌های «رای و رعنا»، «آب‌ها مرا می‌برند»، «نسوای ناتمام ادل» و «دلباختگان بی‌نام شهر من» این مسئله را تجربه به عین اثبات کرده‌ام. اما شعر که محصول دگرگونی حالت و بیان شهودی شاعر در یک لحظه آفرینش است، به دنبال درنگ در طول زمان در مسائل جامعه نیست و اگر هم باشد در شکل ایجاد و بسیار حسی و مفهومی خواهد بود که باید تحلیل و تفسیر شود و برای همین است که انسان غربی برخلاف انسان شرقی به‌خصوص ایرانی که در درون خانه به سر می‌برند، در جامعه به سر می‌برد و از این‌رو با چهره حقیقی و بسیار متغییر جامعه و همه چیز آن برخورد می‌کند و شعر را کافی برای بیان و ثبت مسائل جامعه و

درنگ در تمام ابعاد زندگی نمی‌داند. پس رمان را می‌آفریند چون در جست‌وجوی معنا و کنکاش همه مسائل و تفسیر زندگی است و رمان را وسیله و آینه‌ای می‌کند تا زندگی و جهان محیط خود را در آن تصویر و تفسیر کند. می‌دانم که بسیاری با آوردن چند سطر از شعر شاعران خواهند گفت مگر این بیان حقیقت زندگی و جامعه و مسائل روزگار نیست و ما خواهیم گفت بر این چند سطر چقدر باید درنگ کرد و ده‌ها صفحه باید تفسیر نوشت که در نهایت بیان توصیفی خواهد بود که رمان بر عهده دارد اما آن شرح و تفسیر چون رمان و در هویت رمان نخواهند بود و از این جهت است که بسیاری از شاعران از شعر عبور و به رمان می‌رسند. لطفا کمی درنگ کنید بر شرح احوال و کار و فعالیت بسیاری از نویسندگان که می‌توان ده‌ها نفر از آنها از ویکتور هوگو تا جیمز جویس و غیره را نام برد که شاعر بودند و شعر می‌سرودند، اما در نهایت از شعر به رمان رسیدند که غایت هنر کلامی است و با این تحلیل و توصیف، پاسخ من به سؤال اصلی بحث این است که بله شعر و رمان هنری است که با زبان آفریده می‌شود و در تأیید منطبق خود توجه شما را به شعر احمدرضا احمدی و آثار میلان کوندرا جلب می‌کنم.

احمدرضا احمدی شاعر تمام عمر با مفهوم زیست و مفهوم غایی شعرش را در کلماتی ساده اما حسی مفهومی سرود؛ اگرچه بسیاری بر تکرار ساختار و مفهوم و به‌خصوص واژگان یکدست و تکرار در شعرهای او ایراد گرفته‌اند که ایراد و نقدشان درست است، به‌خصوص منثور پیش از حد ساده و عدم رابطه معنایی بین بندهای بسیاری از شعرهای او که البته فروغ فرخزاد هم در نامه‌اش به او این مسئله و توجه احمدرضا احمدی به وزن و موسیقی درون شعر را تذکر داده است. با این همه او بی‌توجه به نقدها و تذکرها همچنان به شعر ساده و بی‌حاشیه خود که موج نور را پی افکنده و به دنبال اثبات حقیقت جوهر شعر و سبک شعر خودش بود، از زبان گذر می‌کرد و مفهوم را متجلی و حقیقت احساس یک اتفاق را آشکار می‌ساخت. ادامه داد. لطفا به این دو بند کوتاه

از دو شعر از او توجه کنید:

به کجا رفته‌اند آن دختران

که سراسیمه در ازدواج دفن شدند

آیا لبخندشان را

در آینه غروب به یاد داری؟

و یا:

پروانه‌ها مرا نشانخند

فرصت داشت‌م تا به خانه باز گردم

تا مه را از روی کلمات بردارم

مهی که به درخت انار مسافر بود

نه گفتم آری

بحثی در هنر‌بودن شعر و رمان و لذت خواندن آنها

زبان یا مفهوم؟

با تأملی در کار و اندیشه میلان کوندرا و شعر و زندگی احمدرضا احمدی



اسماعیل یوردشاهیان اورمی

دیر زمانی است به این می‌اندیشم که چرا شاعران را فقط شاعر و شعر را شعر می‌گویند و نویسنده را نویسنده و رمان را رمان و کمتر در ردیف دیگر هنرها قرار داده و شعر و رمان را هنر نمی‌گویند. آیا شعر و رمان هنر است؟ و سرودن و نوشتن آنها یک نوع هنرمندی است و اگر نیست تفاوت آنها با هنر چیست؟ راستی هنر چیست؟ چه تفاوتی میان آفرینش یک اثر هنری با سرودن و نوشتن یک شعر و یک رمان یا داستان است؟ منشا این تفاوت در چیست و کجاست؟ شعر و رمان و هر هنر دیگر چگونه شکل می‌گیرد و هستی می‌یابد؟

اگر به تعریف و تحلیل بپردازیم، خواهیم یافت که گروهی هنررا نتیجه یا حاصل آفرینش در لحظه‌های دیگرسان فراشدگی می‌گفته‌اند و این لحظه‌های دیگرسان فراشدگی را در اثر ارتباط هنرمند با عقل فعال یا ضمیر ناخودگاه می‌دانند و بر این اعتقادند که هنرمندان ازجمله شاعران و نویسندگان هرچندگاه با ضمیر ناخودآگاه خود ارتباط برقرار کرده و از آن کسب فیض و آفرینشی می‌کنند^۱ و گروهی دیگر آن را حاصل گرهِ‌های روحی و دگرسان‌بودن احوال و حساس‌بودن تارهای احساسی هنرمند می‌دانند که به آنی دیگر می‌انجامد و هنرمند از آن نیرو گرفته و دست به آفرینش می‌زند. و عده‌ای دیگر این فرآشدن را حاصل استعداد و نوع شخصیت و توانایی فرد بر اثر فعال‌شدن هر دو قسمت ارگانسیم مغز یعنی ارتباط نیمکره سمت چپ با نیمکره سمت راست مغز می‌دانند که منجر به خلاقیت و آفرینش هنری، همچنین آفرینش و نوآوری در دیگر زمینه‌ها ازجمله اختراعات و نظریه‌ها می‌شود.

اما هریک از هنرها برای شکل‌گیری و هستنی‌یابی و ظاهرشدن نیاز به وسیله و ابزار دارند. نقاش از مداد و کاغذ و قلم و رنگ‌بووم و قلم‌مو و... موزیسین از نت و آلات موسیقی، مجسمه‌ساز در آفرینش اثر از انواع مواد همچون موم، گچ، سنگ و... هنرهای دیگر نیز نسبت به وجود و ساختار خود از ابزار و موادی مخصوص بهره برده و استفاده می‌کنند؛ اما شعر و رمان در این میان ابزارشان، ابزار طبیعی، خام یعنی زبان است و نیاز به هیچ ابزار دیگری ندارد. ابزارشان فقط زبان است که در زبان و با زبان هویت می‌یابد. اگر برسید چگونه وجود و هویت می‌یابد خواهیم گفت شعر و رمان (داستان) در زبان اتفاق می‌افتد و از آن عبور کرده مفهوم را عیان و برملا می‌کند. از این‌رو تعریف علمی آن چنین خواهد بود: «شعر و داستان (بلند و کوتاه یا رمان)، هنری کلامی هستند که در زبان اتفاق می‌افتند و از آن عبور کرده مفهوم را در لحظه‌های دگرسان حسی منفرج یا بهتر است بگویم برملا می‌کنند و این اتفاق درست در هنگام سرایش و نوشتن که در حقیقت زمان آفرینش شعر و قصه است، روی می‌دهد».

بی‌شک سؤال خواهد شد که این تعریف ممکن است در مورد شعر صادق باشد اما در مورد رمان چه؟ چون رمان در طول رمان یعنی در مدت درازی با فکر و قصد قبلی و موضوعی که پرورده شده است نوشته می‌شود و نمی‌تواند جزء هنرها محسوب شود. در پاسخ نخست باید بیرسم مگر نقاشی یا مجسمه‌سازی یا سینما و تئاتر در طول زمان طولانی ساخته و آفریده و شکل نمی‌گیرند؟ رمان نیز با کلمه و نوشتن یا ثبت آن در کاغذ و... شکل می‌گیرد و ظاهر می‌شود. اما فکر و جوهر اصلی پلات و موضوع آن در یک لحظه الهام و حاصل